خانواده حدیث و نقش آن در فقه الحدیث

معارف، مجید

چکیده

جمع روایات وارده در موضوعی واحد و توجه به آن از دوران هماره از فعالیتهای محدثین بوده که در قالب«ابواب»در جوامع حدیثی جلوه‏گر است. خانواده حدیث مجموعه روایات متحد الموضوع و قریب الموضوعی است که در سطح اول به روایات یک باب و در سطوح بعد به روایات مرتبط با آن تعلق دارد.توجه به خانواده حدیث، عرضه و مقابله متون روایات به یکدیگر، منجر به شناخت انواع حدیث، کشف روابط و معنای جامع احادیث می‏شود که می‏توان از موضوعات فقه الحدیث برشمرد.

واژه‏های کلیدی:خانواده حدیث، انواع روایات، روابط روایی:تأویل، تبیین، تخصیص و تعمیم، دلالت، نسخ و نسبیت، معنای جامع.

طرح مساله:

از امور مهم در فهم حدیث جمع کردن روایاتمتحد الموضوعاست.این مطلب در فقه الحدیث عبارت از توجه بهخانواده حدیثاست.خانواده حدیث در درجه نخست کلیه روایاتی است که در همان موضوع حدیث وارد شده و معمولا در یک یا چند باب نزدیک بهم قرار دارند و در درجه بعد کلیه روایاتی است که از جهتی با حدیث اصلی در ارتباط بوده و توضیحی بر اصل یا اجزای حدیث در بردارند.

در این خصوص بزرگان سخنانی دارند از جمله:یحیی بن معین گوید:اگر نتوانیم حدیث را از سی وجه به دست آوریم آن را نمی‏توانیم درک کنیم.احمد بن حنبل گفته است:اگر طرق گوناگون حدیث را به دست نیاوری، آن را درست نخواهی فهمید، حدیث برخی برخی دیگرش را تفسیر می‏کند.ابراهیم بن سعید جوهری نیز می‏گوید:اگر نتوانم حدیثی را از صد طریق به دست آورم خود را در مورد آن یتیم خواهم شمرد.(نقل از معارف، ترجمه و نقد و تحقیقی بر ضوابط مهمه لحسن فهم السنه، 19)با عرضه احادیث یک خانواده بهم و مقابله متون آنها به چگونگی روایات پی می‏بریم و هر نوع از روایات اصطلاح خاصی در علم دراید دارد.در پرتو خانواده حدیث است که چگونگی روایات بر ما کشف می‏شود.در یک تقسیم بندی کلی می‏توان فوائد جمع‏آوری روایات وارده در یک موضوع را در سه سطح بررسی کرد:1.شناخت انواع روایات 2.کشف روابط روایات 3.کشف معنای جامع از روایات متحد الموضوع.

اینک به بررسی موارد یاد شده پرداخته می‏شود.

الف.شناخت انواع روایات

با بررسی متون احادیث یک خانواده بعضی از آنها را دارای احوال خاصی‏ می‏بینیم که طبق تعریف، آن احوال با یک اصطلاح درایی شناخته می‏شود و احادیث به ویژه از لحاظ متنی به انواع ویژه‏ای قابلیت تقسیم پیدا می‏کند همچون: مدرج، مزید، منقوص، مقلوب، معلول، مضطرب، مصحّف، محرّف و...

1.مدرج

در تعریف حدیث مدرج یا مدرّج آمده است:«ما أدرج فیه کلام بعض الرواة، فیظنّ انّه من الأصل»(غفاری، 39)حدیث مدرج اقسامی دارد.یکی آنکه راوی کلامی از خود یا راوی دیگر به دنبال خبر و متصل بدان ذکر کند و توهم آنکه آن تتمّه حدیث است، برود.دیگری آن که راوی در مقام استدلال به حدیث، کلامی را بلافصل بیاورد که توهّم آنکه کلا حدیث است برود.و دیگر آنکه راوی کلمه‏ای در تفسیر کلمه دیگر در وسط خبر ذکر کند، یا حکمی از حدیث استنباط نموده و قبل از اتمام خبر در وسط آن درج کند که توهم آنکه آن تفسیر یا استنباط از معصوم(ع) است برود.(همانجا)

ما مقانی گوید:«و یدرک درج المتن بوروده منفصلا عن ذلک فی روایة اخری، أو بالتنصیص علی ذلک من الرّاوی أو بعض الأئمة المطلعین أو باستحالة کون المعصوم علیه السلام یقول ذلک.و قیل:إنّه قد وقع الإدراج فی کتابمن لا یحضره الفقیه کثیرا یعنی:حدیث مدرج از طرقی شناخته می‏شود، مثل آنکه همین روایت بدون داشتن الحاق و اضافه، جداگانه از طریق دیگر روایت شده باشد.یا آنکه راوی یا برخی پیشوایان آگاه حدیث به قسمت درج و اضافی تصریح کند و یا آنکه صدور آن قسمت الحاقی از معصوم(ع)غیر ممکن باشد، برخی گفته‏اند که ادراج به این معنی در کتاب«من لا یحضر الفقیه»زیاد وارد شده است.به عنوان مثال عن ابی بصیر عن أبی جعفر(ع)قال:قال رسول اللّه(ص):لو لا أن أشقّ علی أمتی لأخّرت العشاء إلی ثلث اللیل(کلینی، 3/281).

استاد بهبودی پس از نقل حدیث مزبور می‏نویسد:این حدیث را شیخ طوسی از کتاب سماعة تخریج نموده است و ذیل آن را که کلام حسن بن سماعه است بر آن افروده است.بدین صورت:«الحسن بن محمد بن سماعة، عن محمد بن زیاد، عن هارون بن خارجة، عن أبی بصیر، عن أبی جعفر(ع)قال:قال رسول اللّه(ص):لو لا أنّی أخاف أن أشقّ علی أمّتی لأخرت العتمة إلی ثلث اللّیل.و أنت فی رخصة إلی نصف اللیل و هو غسق اللیل فإذا مضی العسق نادی ملکان:من رقد عن صلاة المکتوبة بعد نصف اللیل فلا رقدت عیناه(شیخ طوسی، 2/262 و نیز ر.ک.بهودی، 273)». (1)

2.مزید

مرید روایتی است که در متن یا سند آن زیادتی که در حدیث همسان آن نیست، وجود داشته باشد(شانه‏چی، 71).شهید ثانی گوید:«و الزیادة تقع فی المتن بأن یروی فیه کلمة زائدة تتضمّن معنی لا یستفاد من غیره(همو، 86) (2) .وی همچنین در حکم حدیث مرید آورده است:

«المزید فی المتن مقبول إذا وقعت الزیادة من الثقة لأنّ ذلک لا یرید علی ایراد حدیث مستقلّ حیث لا یقع المزید منافیا لما رواه غیره من الثقات و لو کانت المنافاة فی العموم و الخصوص بأن یکون المرویّ بغیر زیادة عامّا بدونها فیصیر بها خاصّا أو (1)-پیامبر اکرم فرمود:اگر خوف آن را نداشتم که بر امتم سخت شود هر آینه نماز عشاء را تا ثلث شب به تأخیر می‏انداختم در حالیکه تو تا نصف شب رخصت‏داری و آن تاریکی شب است و چون آن تاریکی گذشت دو ملک ندا می‏دهند:کسی که از نماز واجب بعد از نصف شب چشم بست پس چشمانش آسوده نشود.

(2)-و زیادی در متن واقع می‏شود آنگاه که کلمه زائدی در آن روایت شود به طوری که متضمن معنایی باشد که از روایت بدون آن زیادة استفاده نشود. بالعکس فیکون المزید حنیئذ کالشاذ و قد تقدّم حکمه.مثاله حدیث:«و جعلت لنا الارض مسجدا و ترابها طهورا»فهذه الزیادة تفرّد بها بعض الرواة و روایة الأکثر لفظتها «جعلت لنا(الارض)مسجدا و طهورا».فما رواه الجماعة عامّ لتناوله لأصناف الارض من الحجر و الرمل و التراب.و ما رواه المتفرّد بالزیادة مخصوص بالتراب و ذلک نوع من المخالفة یختلف به الحکم. (1)

3.منقوص

حدیث منقوص روایتی استکه در آن نقصی که در حدیث همسان آن نیست موجود باشد.در واقع حدیث منقوص روایتی است که از مواد آن کاسته شده باشد و در مقابل حدیث مرید قرار دارد.

مثال:«عبید بن زرارة عن أبی عبد اللّه(ع)فی رجل طاف طواف الفریضة و لم یصلّ الرکعتین حتی طاف بین الصفا و المروة ثم طاف طواف النساء و لم یصلّ الرکعتین حتی ذکر بالابطح فصلّی أربع رکعات.قال:یرجع فیصلّی عند المقام أربعا. (کلینی، 4/425)» (2)

(1)-مرید در متن مقبول است هرگاه زیادت از طرف راوی ثقه واقع شده باشد برای اینکه او اراده حدیث مستقلی زیاد نکرده است البته به طوری که مرید منافی با روایت دیگری که روای ثقه دیگری روایت نموده، نباشد و اگر منافاة از قبیل عموم و خصوص باشد به اینکه روایت بدون زیادة عام باشد، بوسیله روایت مرید خاص شود یا به عکس در این صورت مرید هماند شاذ است که حکم آن گذشت.برای نمونه حدیث«و زمین برای من مسجد قرار داده شده و خاکش پاک»که زیادة آن(ترابهما)در روایت برخی رواة متفرد است اما روایت اکثر محدثان لفظش اینگونه است«و زمین برای من مسجد قرار داده شده و پاک»پس آنچه جماعت روایت کرده‏اند عام است بخاطر شمول آن بر اصناف زمین از سنگ و ریگ و خاک.و آنچه متفارد روایت کرده با زیادة مخصوص به خاک است و این نوعی از مخالفت است که حکم بدان مختلف می‏شود.

(2)-ابن زراره از امام صادق(ع)نقل می‏کند درباره مردی که طواف فریضه را انجام داده اما دو رکعت نمازش را این حدیث در کتاب تهذیب با یک سطر افتادگی روایت شده است.بدین صورت:

عن عبید بن زرارة قال:سألت أبا عبد الله(ع)عن رجل طاف طواف الفریضة و لم یصلّ الرکعتین...حتی ذکر و هو بالأبطح.أیصلّی أربعا؟قال:یرجع فیصلّی عند المقام أربعا(شیخ طوسی، 5/138 و نیز ر ک.بهبودی، 253).

4.مقلوب

حدیثی است که عبارتی از متن آن پس و پیش شده باشد.شهید ثانی می‏نویسد: و قد یقع القلب فی المتن کحدیث السبعة الذین یظلّهم اللّه فی عرشه، ففیه:

«و رجل یصدّق بصدقة فأخفاها حتّی لا تعلم یمینه ما تنفق شماله».

فهذا ممّا انقلب علی بعض الرواة و إنّما هو:«حتی لا تعلم شماله ما تنفق یمینه» کما ورد فی الأصول المعتبرة (1) (شهید ثانی، 102).

5.معلول(معلّل)

شهید ثانی در تعریف آن گوید:و هو ما فیه أسباب خفیة غامضة قادحة فیه فی نفس الأمر و ظاهر السلامة منها بل الصحة (2) (همو، 97).

نخوانده سپس بین صفا و مروه را طوف کرده و طواف نساء را انجام داده اما دو رکعت نمازش را نخوانده تا اینکه در ابطح به یادش آمده و چهار رکعت خواند.امام می‏فرماید:باید به مقام برگشته و چهار رکعت بخواند.

(1)-یعنی چه بسا قلب در متن واقع شود مانند حدیث«هفت نفرند که خداوند در عرش خود بر آنها سایه می‏گستراند»که از آن است«مردی که پنهانی صدقه می‏دهد به طوری که دست راست او از آنچه دست چپ او انفاق کرده آگاه نیست».این از اخباری است که بعضی رواة آن را مقلوب نقل کرده‏اند که:«به طوری که دست چپ او از آنچه دست راست او انفاق می‏کند آگاه نیست»چنانکه در اصول معتبره وارد شده است.

(2)-و آن حدیثی است که در نفس الامر اسباب پنهان و پیچیده موثّر(باعث طعن)در آن است در حالی که مثال:و أما العلة فی المتن فمثالها من طریق العامة ما انفرد مسلم باخراجه فی حدیث أنس من اللفظ المصرّح بنفی قراءة«بسم اللّه الرحمن الرحیم»فعللّوه بأنّ نفی مسلم البسملة صریحا إنما نشأ من قوله:«کانوا یفتتحون بالحمد للّه رب العالمین»فذهب مسلم إلی المفهوم و أخطأ.و إنما معنی الحدیث:أنهّم کانوا یفتتحون بسورة الحمد للّه رب العالمین (1) (میرداماد، 266-سیوطی، 1/254).

استاد بهبودی مثالهای زیادی در باب حدیث معلل آورده است از جمله:

«محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن سنان، عن أبی هارون مولی آل جعدة قال:کنت جلیسا لأبی عبد اللّه(ع)بالمدینة ففقدنی أیاما.ثم إنی جئت إلیه فقال لی:لم أرک منذ أیّام یا أبا هارون.فقلت:ولدلی غلام.فقال:بارک اللّه فیه.بما سمیّته؟قلت:سمیّته محمّدا.قال فأقبل بخدّه (2) نحو الأرض و هو یقول: محمد محمد محمد حتی کاد یلصق خدّه بالأرض...الحدیث بطوله»(کلینی، 6/39).

ظاهرش سالم و صحیح آن است.

(1)-و اما علت در متن مثالش خبری است که از طریق عامه وارد شده و مسلم در اخراج آن منفرد است در حدیث أنس با الفاظی که تصریح در نفی قراءت«بسم اللّه الرحمن الرحیم»(در نماز)است.پس این حدیث را معلّل دانند به اینکه نفی صریح مسلم از بسمله همانا از قول«آنها بالحمد للّه رب العالمین افتتاح می‏کردند» ناشی شده است که مسلم به مفهوم قول پرداخته و خطا کرده است.در حالی که معنای حدیث این است:آنها با سوره الحمد للّه رب العالمین افتتاح می‏کردند.

(2)-از أبو هارون نقل شده که من در مدینه همنشین امام صادق(ع)بودم، چند روزی می‏شد که امام مرا ندیده بود سپس نزد حضرت رفتم به من فرمود:چند روزی است تو را نمی‏بینم ای أبا هارون.گفتم:فرزندی برایم متولد شده.فرمود:خداوند بر تو مبارکش گرداند.او را چه نامیده‏ای؟گفتم محمّد نامیدم.(ابا هارون)گوید:امام صورتش را نزدیک زمین کرد در حالی که می‏گفت:محمد محمد محمد تا اینکه نزدیک بود صورتش به زمین بخورد.

ایشان پس از ذکر این روایت می‏نویسد:ابو هارون راوی این حدیث مکفوف است.یعنی کوری که چشمهای او بسته است.با توجه به این نکته ناسازگاری این متن که امام صادق(ع)با شنیدن نام محمد«محمد محمد گویان سر خم کرد و تعظیم نمود»روشن است خصوصا ادعای او که خود را جلیس و ندیم آن سرور معرفی می‏کند، در حالی که ابو عمرو کشّی به روایت از امام صادق(ع)او را ملعون می‏داند.نام او موسی بن عمیر است(بهبودی، 15).

میرداماد گوید:علّت در اخبار دو کتاب تهذیب و استبصار متنا و اسناداکم نیست(میرداماد، 268).

6.مضطرب

ما مقانی نوشته است:«و هو کلّ حدیث اختلف فی متنه أو سنده فروی مرة علی وجه و اخری علی وجه آخر مخالف له، سواء وقع الاختلاف من رواة متعدّدین أو راو واحد أو من المؤلفین أو الکتّاب کذلک بحیث یشتبه الواقع». (1) (غفاری، 70) سپس درباره مضطرب المتن گوید:«فبأن یروی حدیث بمتنین مختلفین کخبر اعتبار الدّم عند اشتباهه بالقرحة بخروجه من الجانب الأیمن فیکون حیضا أو بالعکس. فرواه فی الکافی بالأوّل و کذا فی کثیر من نسخ التهذیب، و فی بعض نسخه بالثانی و اختلف و الفتوی بذلک، حتّی من الفقیه الواحد مع أنّ الاضطراب یمنع من العمل بمضمون الحدیث مطلقا» (2) (همو، 71).

(1)-مضطرب هر حدیثی است که در متن یا سند آن اختلاف باشد که یک بار به وجهی و بار دیگر به وجه دیگر مخالف آن روایت شده باشد اعم از آنکه اختلاف از جانب راویان متعدد واقع شده باشد یا راوی واحد یا مؤلفین و یا نویسندگان البته به طوری که با واقع مشتبه شود.

(2)-به اینکه حدیثی به دو متن مختلف روایت شود مانند خبر اعتبار خون حیض هنگام اشتباه آن با خون زخم میرداماد پس از نقل مثال مزبور می‏نویسد:«و ربّما قیل بترجیح الثانی و دفع الاضطراب من حدیث عمل الشیخ فی«النهایة»بمضمونة فیرجّح علی الروایة الأخری بذلک، و بأن الشیخ أضبط من الکلینی و أعرف بوجوه الحدیث». (1) (میرداماد، 275).

7.مصحّف

مصحف حدیثی است که قسمتی از سند یا متن آن بمشا به خود تغییر یافته باشد.

میرداماد گوید:و هو امّا محسوس لفظی و إما معقول معنوی.و المحسوس اللفظی إما من تصحیف البصر، أو من تصحیف السمع فی موادّ الالفاظ و جواهر الحروف أو فی صورها الوزنیّة و کیفیّاتها الاعرابیّة و حرکاتها اللازمة.و کلّ منهما إما فی الإسناد، أو فی المتن...و أما فی المتن فکحدیث:«من صام رمضان و أتبعه ستّا من شوّال»صحّفه أبو بکر الصولی فقال:«شیئا»بالشین المعجمة...و الصواب فی مثال تصحیف السمع ما فی حدیث الرؤیا«فاستآلها»علی وزن استقی، افتعالا من المساءة أی ساءته.فرواه بعض المحدّثین«فاستآلها»علی وزن استمال و جعل اللام من أصل جوهر الکلمة استفعالا من التأویل أی طلب تأویلها (2) (همو، 206).

(قرحه)با خروج آن از جانب راست که در این صورت خون حیض محسوب می‏شود یا به عکس.که در کافی و بسیاری از نسخه‏های تهذیب به صورت اول روایت شده و در برخی نسخه‏های آن به صورت دوم و به خاطر آن اختلاف فتوی رخ داده است حتی از فقیه واحد با اینکه اضطراب از عمل به مضمون حدیث مطلقا جلوگیری می‏کند.

(1)-وچه بسا قول به ترجیح صورت دوم باشد و دفع اضطراب به طوری که شیخ طوسی درالنهایهبه مضمون آن عمل نموده و آن را به روایت دیگر ترجیح داده و اینکه شیخ از کلینی اضبط و به وجوه حدیث عارف‏تر است.

(2)-و تصحیف یا محسوس لفظی است و یا معقول معنوی.محسوس لفظی یا از تصحیف دیدن است یا از وی درباره تصحیف معنوی جمله معروفی که پیامبر(ص)در لحظات واپسین حیاتش فرمود، نمونه می‏آورد:

«ائتونی بدواة و قرطاس أکتب لکم کتابا لا تضلّوا بعدی.و قال عمر:ما شأنه أهجر -أو-هجر؟» (1) که کرمانی در شرح صحیح بخاری گوید:در اینجا هجر به معنای هجرت از دنیا و ضد وصل است که یا به صورت ماضی ثلاثی مجرد آمده یا از باب افعال.میرداماد پس نقل روایت مزبور و شرح آن می‏گوید:هر کسی آشنای به ادبیات عرب باشد می‏داند هجرت از مکانی به مکان دیگر از باب مفاعله می‏آید «هاجر»اما هجر و أهجر هر دو از«هجر»به معنی هذیان و کلام فاحش می‏آیدش و اگر هم هجر به معنی هجرت ضد وصل بیاید در دور شدن کسی از کسی می‏آید نه هجرت از دنیا(به گفته کرمانی)که دور شدن از مکان و مقام است:پس توجیه کرمانی تصحیف غلط معنوی است(همانجا)وی در این بخش مثالهای زیادی از تصحیف آورده است.

شهید ثانی فرماید:تصحیف فن جلیلی است که علمای حاذق به انواع آن پرداخته‏اند(شهید ثانی، 81)بطلیوس آن را علت چهارم از عل هشتگانه‏ای می‏داند که بر حدیث عارض شده است؛و باب عظیم فساد در حدیث می‏شمرد تصحیف شنیدن در مواد الفاظ و جواهر حروف یا در أشکال وزن و کیفیت اعراب و حرکات لازمه.و هر دو یا در اسناد و یا در متن رخ می‏دهد...أما در متن مانند حدیث«کسی که ماه رمضان را روزه گیرد و به شش روز از ماه شوال روزه را دنبال کند»را که ابو بکر الصولی آن را تصحیف کرده و گوید«چیزی از شوال»و مثال درست در تصحیف شنیدن.در حدیث رؤیا است، کلمه«فاستآلها»بر وزن استقی از باب افتعال از مصدر المساءة یعنی ساءته، که بعض محدثین«فاستآلها»روایت کرده‏اند بر وزن استمال و لام را از ریشه کلمه قرار داده‏اند از باب استفعال از ریشه تأویل یعنی«طلب تأویلها».

(1)-برایم مرکب و کاغذی بیاورید تا کتابی برای شما بنویسم که بعد از من گمراه نشوید.ولی عمر گفت:او چه شده که هذیان می‏گوید؟!. (ابو ریه، 103).

8.محرّف

محرّف حدیثی است که در سند یا متن آن کم یا زیاده شده و یا حرفی بجای حرف دیگر نهاده شود.مانند حدیث نبوی«یا علیّ یهلک فیک اثنان، محبّ غال و مبغض قال» (1)

که به«مبغض غال»تحریف شده است.ظاهرا وجه این‏گونه تحریفات نقص رسم الحظ قدیم بوده است که نقطه‏گذاری کلمات متداول نبود.بعضی محرف و مصحف را یکی دانسته‏اند و بعضی تصحیف را اعم از تحریف دانسته‏اند و بعضی تصحیف را مختص به تغییر لفظ از حیث نقطه دانسته و تحریف را تغییر در شکل کلمه گفته‏اند(شانه‏چی، 65).

ب.کشف روابط

فائده بعدی که از توجه به خانواده حدیث حاصل می‏شود، کشف روابط میان روایات است.روابطی میان عام و خاص، مجمل و مبیّن، محکم و متشابه، حقیقت و مجاز، و ناسخ و منسوخ و غیره.طرح وجود این انواع در متون اسلامی(چه قرآن و چه حدیث)ریشه روایی دارد.برای نمونه علی(ع)ضمن خطبه‏ای می‏فرماید:«انّ فی أیدی الناس حقّا و باطلا و صدقا و کذبا، و ناسخا و منسوخا، و عامّا و خاصّا، و محکما و متشابها و حفظا و وهما» (2) (نهج البلاغه، خ 210).

(1)-یا علی دو گروه درباره تو به هلاکت می‏افتند:دوستدار غلوّ کننده و دشمن کینه‏توز.

(2)-همانا در دست مردم(اخبار)حق و باطل، راست و دروغ، ناسخ و منسوخ، عام و خاص، محکم و متشابه و آنچه حفظ شده و آنچه توهم شده است، وجود دارد. و در جای دیگر فرموده است:«فانّ امر النبی(ص)مثل القرآن ناسخ و منسوخ، و خاص و عام، و محکم و متشابه» (1) (کلینی، 1/63).

در پرتو خانواده حدیث، با جمع روایات متحد الموضوع میان انواع مذبور رابطه برقرار می‏شود.مثلا روایات متشابه به محکمات ارجاع(تأویل)داده می‏شود، حدیث عام به حدیث خاص تخصیص خورده و حدیث منسوخ به حدیث ناسخ نسخ می‏شود چنانکه حدیث مبیّن حدیث مجمل را تبیین می‏کند.اینک می‏پردازیم به برخی از این روابط با چند نمونه:

1.رابطه تأویل

روایات نیز همانند آیات قرآن شامل برخی محکمات و متشابهات می‏باشند. امام رضا(ع)می‏فرماید:«إنّ فی اخبارنا متشابها کمتشابه القرآن و محکما کمحکم القرآن فردّوا متشابهها إلی محکمها و لا تتبعوا متشابهها دون محکمها فتضلوا» (2) (صدوق، عیون، 2/261)چنانکه از گفتار امام مشخص می‏شود ردّ متشابهات به محکمات از مسائل فقه الحدیث است.

محکمدر لغت به معنای متقن است و در اصطلاح خطابی است که بر معنایی دلالت کند که احتمال غیر آن نرود ومتشابهخلاف آن است.در این صورت محکم به نص مختص است و متشابه شامل ظاهر و مؤوّل و مجمل(غفاری، 253) اگر(کلام)دارای دو یا چند معنی است که هیچ یک در مقام احتمال بر دیگری رجحان نداردمجملاست.و چنان که یکی از دو یا چند احتمال بر دیگری (1)-همانا امر پیامبر مانند قرآن است.ناسخ و منسوخ، خاص و عام، و محکم و متشابه است.

(2)-همانا در اخبار ما متشابه وجود دارد مانند متشابه قرآن و محکم مانند محکم قرآن پس متشابه آن را به محکمش ارجاع دهید و متشابهش را بدون محکم متابعت نکنید که گمراه می‏شوید.

ترجیح دارد احتمال راجح راظاهرگویند و اگر بواسطه شواهد عقلی یا نقلی بر خلاف ظاهر(احتمال مرجوح)حمل شود، مؤوّلنامند(شانه‏چی، 74).

برای نمونه شیخ طوسی مسندا از معاویة بن عمّار نقل می‏کند کهقال:سألت أبا عبد اللّه(ع)عن الثیاب السابریّة تعملها المجوس و هم أخباث و هم یشربون الخمر و نساؤهم علی تلک الحال، ألبسها و لا أغسلها و أصلّی فیها؟قال:نعم:ثم بعثت بها الیه فی یوم جمعة حین ارتفع النار، فکأنّه عرف ما ارید، فخرج فیها إلی الجمعة»(شیخ طوسی، 1/362) (1) .صاحب تلخیص المقباس پس از ذکر این حدیث در ذیل آن می‏نویسد:«و هذا کما تری صدره نصّ فی الجواز و ذیله ظاهر فیه (غفاری، 254)». (2) نمونه دیگر حدیثی است از امام صادق(ع)که فرمودند:

«الناس معادن کمعادن الذهب و الفضة فمن کان له فی الجاهلیة اصل فله فی الاسلام اصل». (3) (کلینی، 8/151)مورد تشابه در حدیث لفظاصلمی‏باشد.چه بسا برخی در افتخار نژادی و نسبی دوران جاهلیت بعضی افراد در حدیث مزبور استناد کنند.اما حدیث دیگری از امام باقر این تشابه را تأویل می‏کند.آن حضرت در حدیثی از رسول اکرم(ص)، اصل هر کس را عقل او معرفی می‏کند(مجلسی، 1/89).

(1)-از امام صادق(ع)درباره لباس شاپوری می‏پرسیدم که آن را مجوس می‏بافت آنها که مردمانی زشت بودند و شراب می‏نوشیدند و زنان آنها نیز چنان احوالی دارند.پرسیدم که آیا آن لباس را بپوشم و با آن نماز بخوانم در حالی که آن را نشسته‏ام؟امام فرمود، بله.معاویه گوید:سپس از پارچه شاپوری قطعه‏ای تهیه کرده و از آن ردایی دوختم و روز جمعه زمان ظهر به نزد حضرت فرستادم، گویا امام فهمید من چه اراده کردم، پس با آن لباس به نماز جمعه خارج شد.

(2)-و این خبر چنان که می‏بینی صدرش نص در جواز دارد و ذیل آن ظاهر در آن است.

(3)-مردم معدن‏هایی هستند مانند معادن طلا و نقره پس هر که در جاهلیت اصل داشته در اسلام نیز اصل دارد.

2.رابطه تبیین

در خانواده حدیث میان احادیث مجمل و احادیث مبیّن می‏توان رابطه تبیین برقرار کرد.مجملحدیثی است که الفاظ آن ظاهر الدلاله نباشد.وجود اینگونه احادیث از علل چندی نشأت گرفته است.در یک تقسیم بندی کلی آن علل را می‏توان به دو دسته ذاتی و عارضی تقسیم کرد.علل ذاتی همچون غرابت و یا اشتراک الفاظ، اختلاف کلام به نسبت اختلاف افهام، شرایط تفسیرآمیز و اعمال ایجاز و اختصار و کنایه؛تو علل عارضی مثل نقل به معنی، تقطیع و تحریف و سایر مشکلاتی که دامن اخبار را گرفته است. (1) در مقابل احادیث مجمل.احادیثمبیّن قرار دارند که ظاهر الدلاله‏اند.از طرفی بسیاری از احادیث مبیّن وظیفه تبیین احادث مجمل را نیز بعهده دارند.از این رو می‏توان آنها رامبیّننیز نام نهاد.از این موضوع بهتبیین سنت به سنتتعبیر می‏شود که جریانی است همانند تبیین کتاب به سنت.برای نمونه شماری از احادیث مجمل را می‏توان در بابالاشارة و النص اصول کافی مشاهده کرد.از جمله آنکه حسن بن حسن به امام هفتم عرض می‏کند: «من امامی جز شما نمی‏شناسم آیا کسی را در نظر دارید»فرمود:«فرزندم علی که کنیه خود را به او بخشیده‏ام»در این جا راوی گوید:به امام گفتم:سرورم مرا از آتش برهان زیرا ابو عبد الله صادق فرمود:شما قائم به این امر هستید.امام گفت:«آیا من قائم به این امر نبوده‏ام؟»سپس فرمود:«ای حسن هر امامی که در میان امت قائم و زنده است، قائم آن امت است و چون درگذشت، جانشین او قائم و زنده است.از ذیل روایت معلوم می‏شود که امام به تبیین دو مطلب یعنیبخشیدن کنیهو (1)-جهت اطلاع بیشتر از مفاهیم مجمل و مبیّن در روایات و اسباب اجمال روایات بنگرید به مقاله«اجمال و تبیین در روایات»از همین مؤلف در مجله مطالعات اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد به شماره 6. قائمیتپرداخته است(معارف، پژوهشی در تاریخ حدیثه شیعه، 315).

مثال دیگر حدیثی است که کلینی از امام باقر(ع)نقل می‏کند به این صورت که حضرت از رسول اکرم(ص)روایت کرده است:«...أنّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله قال لرجل:أنت و مالک لأبیک».اما اصل این خبر را صدوق در معانی الاخبار آورده است:«عن أبی عبد اللّه(ع)أنّه سئل ما یحلّ للرجل من مال ولده؟قال:قوته بغیر سرف إذا اضطرّ الیه، قال السائل:فقول رسول اللّه:أنت و مالک لأبیک؟فقال: جاء رجل بأبیه إلی النبیّ(ص)فقال:یا رسول اللّه هذا أبی و قد ظلمنی میراثی من أمّی، فأخبر الأب النبیّ(ص)أنّه قد أنفقه علیه و علی نفسه، فقال:أنت و مالک لأبیک، و لم یکن عند الرجل شئ، أفکان رسول اللّه(ص)یحبس الأب للابن» (صدوق، معانی، 1/351) (1) صاحب تلخیص المقباس پس از نقل این خبر می‏نویسد:«فهذا الخبر بظاهره توضیح معنی ما روی عن أبی جعفر علیه السلام و یکشف عن مدلوله»(غفاری، 246).

3.رابطه تخصیص و تعمیم:

این رابطه بین حدیث عام و حدیث خاص ایجاد می‏شود.عام و خاص در اصطلاح حدیثی غیر از اصطلاح اصولی است.عام به حدیثی اطلاق می‏شود که حکم آن بر تمام مصادیقش شامل می‏شود.و حدیث خاص حدیثی است که (1)-از امام صادق(ع)سؤال شد درباره آنچه برای مردی از مال و فرزندش حلال است؟امام فرمود:قوت او بدون اسراف، زمانی که بدان ناچار شود، سؤال کننده گفت پس گفتار رسول خدا:«که تو و مالت برای پدرت می‏باشد»چه می‏شود؟امام فرمود:مردی پدرش را نزد رسول خدا آورد و گفت ای رسول خدا این پدر من است و درباره ارث من از مادرم ظلم کرده است سپس پدر به پیامبر(ص)گفت که او به پسرش و خودش انفاق کرده است.لذا پیامبر اکرم(ص)فرمود:تو و مال تو از آن پدرت می‏باشد در حالی که چیزی نزد آن مرد نبود؛آیا رسول خدا پدر را بخاطر فرزند حبس می‏کرد؟!.

مضمون آن شامل بعضی از مصادیق باشد.(غفاری، )در صورت ناسازگاری میان عام و خاص به طوری که نتوان ظاهر آنها را حفظ کرد، حکم عام به حکم خاص تخصیص می‏خورد.در فقه الحدیث حکم حدیث عام گاه در تعمیم خود باقی می‏ماند و گاه از آن اراده خاص می‏شود.برای نمونه فریقین از رسول اکرم(ص) روایت کرده‏اند که فرمود:«من شهد أن لا إله إلاّ اللّه و أنّ محمدا رسول اللّه حرّم اللّه علیه النار».صاحب تلخیص المقباس می‏نویسد:ظاهر حدیث، عدم دخول همه کسانی که شهادتین گفته‏اند را به آتش جهنم، اقتضاء می‏کند بنابر تعمیم آن.اما ادّله قطعیه از کتاب و سنت بر آن است که موّحدین نافرمان عذاب خواهند شد سپس با عفو و شفاعت و امثال آن از آتش خارج می‏شوند.پس می‏بینیم که ظاهر خبر غیر مراد است.گویا خبر به کسی که عمل صالح انجام دهد مقیّد است یا به کسی که شهادتین را در حال توبه گفته و سپس مرده است.از طرفی در بعض روایات به لفظ مخلصاقید زده شده است که اخلاص یعنی داشتن ایمانی خالص از هر حتی شهوات نفسانی(غفاری، 255).

نمونه دیگر روایت«أنّ الفقیه لا یعید الصلاة»می‏باشد.ظاهر حدیث در فقیه و صلاة تعمیم دارد.یعنی هیچ فقیهی هیچ نمازی را اعاده نمی‏کند.اما این حدیث از دو وجه تخصیص می‏خورد و از لفظ عام اراده خاص می‏شود.یکی صلاد؛چرا که اعاده نماز به دو رکعت آخر از نماز چهار رکعتی تخصیص دارد.(همانجا)صدوق در معانی الاخبار از عبد اللّه بن فضل الهاشمی مسندا روایت کرده:«قال:کنت عند أبی عبد اللّه(ع)فدخل علیه رجل فسأله عن رجل لم یدر واحدة صلّی أو اثنتین فقال له: یعید الصلاة، فقال له:فأین ما روی أنّ الفقیه لا یعید الصلاة؟!قال:إنما ذلک فی الثلاث و الأربع»(صدوق، همانجا، 1/359) (1) در این صورت«فقیه»در تعمیم خود (1)-من نزد امام صادق(ع)بودم که مردی وارد شد و درباره کسی که نمی‏داند یک رکعت نماز خوانده یا دو باقی مانده امّا«صلاة»تخصیص می‏خورد.

وجه دیگر اراده خاص از لفظ عام تعبیر«فقیه»است.این تخصیص با توجه به خانواده حدیث صورت می‏پذیرد.چرا که روایاتی وارد شده که در آن از امام معصوم به عنوانفقیهیاد شده است.از جمله آنکه زراره از امام باقر(ع)می‏پرسد «هل سجد رسول اللّه(ص)سجدتی السهو قطّ فقال:لا و لا سجدهما فقیه» (مجلسی، 17/102).باید توجه داشت که در لسان روایات معمولا امام معصوم است که می‏تواند در کنار رسول اکرم(ص)قرار گیرد لذا منظور از فقیه در این حدیث قطعا امام معصوم است.از طرفی لقب بعض امامان نیز«فقیه»می‏باشد.پس فقیه در قول امام صادق(ع)تخصیص پیدا می‏کند به امام معصوم.نکته دیگر آنکه سهو در نماز اعم است از هرگونه سهو همچون ترمیم، سجده سهو، رکعات احتیاط و اعاده و غیره می‏باشد.

و گاه در فقه الحدیث حکم حدیث خاص(مخصوص)تعمیم پیدا می‏کند چنانکه گاه در تخصیص خود باقی می‏ماند.برای نمونه رسول اکرم(ص)مبلغی به عروة بارقی داد تا گوسفندی برای او بخرد و عروة با آن مبلغ دو گوسفند خرید، حضرت به وی فرمود:«بارک اللّه فی صفقة یمینک»و بدین ترتیب معامله عروه را امضا نمود.در تلخیص المقباس پس از نقل این روایت آمده است:«همچنانکه می‏بینی خطاب آن خاص است به عروة و حکم آن عام است به هر بیع فضولی که دو طرف معامله بعد از عقد راضی باشند(غفاری، 254).

نمونه دیگر آنکه امام صادق(ع)هنگام فوت فرزندش اسماعیل امر فرمود بر کفن وی بنویسند«اسماعیل یشهد أن لا اله الاّ اللّه».گرچه حدیث نسبت به مورد رکعت سؤال کرد.امام فرمود:باید نماز را اعاده کند.آن شخص گفت پس کجاست آنچه روایت شده که فقیه نماز را اعاده نمی‏کند؟امام فرمود:همانا آن درباره رکعت سوم و چهارم است.صدورش خاص است.اما به طور عام بر هر فردی مستحب است که اسم میتش بر کفنش نوشته شود(همانجا).امثال این اخبار زیاد است که در آنها از حکم خاص اراده عام می‏شود، این موضوع شبیه اسباب نزول آیات قران کریم است.همچنانکه سبب نزول خاص نمی‏تواند حکم آیه را تخصیص بزند در بسیاری از روایات نیز سبب صدور خاص باعث تخصیص حکم روایت نمی‏شود.

4.رابطه دلالت

حقیقت و مجاز دو نوع از کلام می‏باشد.کلام حقیقی یعنی کاربرد لفظ در معنای موضوع خود و کلام مجازی یعنی کاربرد لفظ در غیر معنای موضوع له، که با دلالت قرائن قالیه و حالیه به معنای مقصود پی‏برده می‏شود.این نوع کلام در گفتار معصوم وارد شده است که با قراین دال بر عدم اراده معنای حقیقی(اصلی)به معنای مراد معصوم پی می‏بریم.این قراین ممکن است در سند و یا در صدر و ذیل متن حدیث باشد و یا در حدیثی دیگر از همان خانواده.لذا در پرتو خانواده حدیث از حقیقت و مجاز کلام معصوم آگاه می‏شویم.

شریف رضی شماری از مجازگوئیهای پیامبر اکرم(ص)را در کتابی بنام «المجازات النبویة»جمع‏آوری کرده است.وی در این‏باره می‏گوید:«کان فیها کثیر من الاستعارات البدیعة و لمع البیان الغریبة و أسرار اللغة اللطیفة یعظم النفع باستنباط معادنها و استخراج کوامنها و إطلاعها من أکمّتها و أکنانها و تجریدها من خللها و اجفانها»(شریف رضی، 27) (1) برخی از اینگونه احادیث را در معانی الاخبار صدوق نیز می‏توان مشاهده کرد.برای مثال:نهیکی مرفوعا از امام (1)-در آن بسیاری از استعارات بدیع و پاره‏ای از غرایب و اسرار لطیف لغوی وجود دارد و سود زیادی دارد با استنباط معادن آن و استخراج نکات پنهانی و اطلاع از اندازه‏ها و ژرفای آن و جدا کردن خلل و پوسته‏های آن.

صادق(ع)نقل می‏کند که حضرت فرمود:«من مثّل مثالا أو اقتنی کلبا فقد خرج من الاسلام» (1) و چون به امام گفته شد در این صورت بسیاری از مردم هلاک می‏شوند. حضرت فرمود آن طور که شما پنداشتید نیست:إنّما عنیت بقولی«من مثّل مثالا» من نصب دینا غیر دین اللّه و دعا الناس إلیه و بقولی«من اقتنی کلبا»[عنیت‏]مبغضا لنا أهل البیت اقتناه فاطعمه و سقاه و من فعل ذلک فقد خرج من الإسلام (2) (صدوق، معانی الاخبار، 1/399)در حدیث مزبور امام ابتدا از مجرای مجاز سخنی می‏فرماید سپس پرده از حقیقت کلام خود برمی‏دارد.

مثال بعد حدیثی از رسول اکرم(ص)است که امام صادق(ع)حقیقت کلام نبوی را روشن می‏نماید.شیخ صدوق از مسعدة بن صدقه از امام صادق(ع)نقل می‏کند که آنحضرت از طریق پدرانش از پیامبر اکرم(ص)نقل کرده می‏فرماید: دخلت الجنّة فرأیت أکثر أهلها البله»، قال قلت:ما البله؟فقال:العاقل فی الخیر، الغافل عن الشرّ.الذی یصوم فی کلّ شهر ثلاثة أیّام»(صدوق، معانی، 2/22) (3) یعنی پیامبر اکرم(ص)فرموده‏اند مردم نادان از شر بیشتر اهل بهشت‏اند.

5.رابطه نسخ

همچنانکه آیات قران ناسخ و منسوخ دارند، روایات نیز ناسخ و منسوخ داشته و رابطه نسخ در آن جاری است.البته نسخ در سنت مخصوص حدیث نبوی است. (1)-کسی که مجسمه‏ای بسازد یا به سگی رسیدگی کند از اسلام خارج شده است.

(2)-همانا منظور من از کسی که مجسمه‏ای می‏سازد.کسی استکه دینی غیر از دین خداوند منصوب می‏کند و مردم را بدان فرا می‏خواند و منظورم از کسی که به سگی رسیدگی می‏کند.یعنی به کسی که با ما اهل بیت بغض و کینه دارد رسیدگی می‏کند به او غذا داده و سیراب می‏کند:پس کسی که چنین کند از اسلام خارج شده است.

(3)-وارد بهشت شدم و بیشتر اهل آن را از ابلهان دیدم، راوی گوید پرسیدم منظور از ابلهان چیست؟فرمود: عاقل در خیر و غافل از شر، کسی که در هر ماه سه روز روزه می‏گیرد.

اهل سنت از ابن عمر نقل کرده‏اند که پیامبر اکرم(ص)فرمود:«إنّ احادیثی ینسخ بعضها بعضا کنسخ القرآن(ابن شاهین، 35)و شیعه از امام صادق(ع)نقل می‏کند که:«إنّ الحدیث ینسخ کما ینسخ القرآن».(کلینی، 1/83).

امام علی(ع)وقتی که راویان حدیث را به چهار دسته تقسیم می‏کند، فقط یک دسته از آنها را راویان راستگوی حافظ معرفی کرده و یکی از اوصاف آنها را حفظ ناسخ و منسوخ می‏داند:

«...فهو حفظ الناسخ فعمل به و حفظ المنسوخ فجنّب عنه...» (1) (نهج البلاغه، خ 210)از طرفی آن حضرت یکی از آن چهار گروه را کسانی می‏داند که ناسخ و یا منسوخ را نمی‏دانند و مسلمانان نباید از آنها قبول حدیث کنند:«و رجل ثالث سمع من رسول اللّه شیئا یأمر به ثمّ إنّه نهی عنه و هو لا یعلم، أو سمعه ینهی عن شئ ثمّ أمر به و هو لا یعلم، فحفظ المنسوخ و لم یحفظ الناسخ، فلو علم أنّه منسوخ لرفضه و لو علم المسلمون انّ ما سمعوه منه أنه منسوخ لرفضوه...» (2) (همانجا)

شهید ثانی در تعریف ناسخ و منسوخ گوید:«الناسخ حدیث دلّ علی رفع حکم شرعّی سابق و المنسوخ ما رفع حکمه الشرعیّ بدلیل شرعیّ متأخّر عنه» (3) (همو، 89).

وی راه شناخت نسخ را نص، نقل صحابی، تاریخ و اجماع می‏داند و برای آن (1)-او کسی است که ناسخ را حفظ کرده بدان عمل می‏کند و منسوخ را حفظ کرده از آن دوری می‏جوید.

(2)-و فرد سومی که چیزی را که رسول خدا(ص)بدان امر فرموده شنیده است و اینکه سپس رسول خدا از آن نهی فرموده نمی‏داند یا شنیده که حضرت از چیزی نهی کرده و سپس بدان دستور داده نمی‏داند پس منسوخ را حفظ کرده اما ناسخ را حفظ نکرده است.اما اگر می‏دانست آن منسوخ است خودش آن حدیث را رد می‏کرد و اگر مسلمانان می‏دانستند آنچه از او شنیده‏اند منسوخ است.هر آینه رد می‏کردند.

(3)-ناسخ حدیثی است که به رفع حکم شرعی سابق دلالت می‏کند و منسوخ آن است که حکم شرعی آن برداشته شده با دلیل شرعی متأخّر از آن.

مثال می‏زند:«و طریق معرفته النصّ من النبّی مثل«کنت نهیتکم عن زیادة القبور فزروها»، أو نقل الصحابی مثل«کان آخر الأمرین من رسول اللّه ترک الوضوء ممّا مسّت النار»...أو الاجماع کحدیث«قتل شارب الخمر فی المّرة الرابعة»نسخه الاجماع علی خلافه حیث لا یتحلل الحدّ.و الاجماع لا ینسخ بنفسه و إنّما یدلّ علی النسخ» (1) (همانجا)در الرواشح السماویه برای نسخ با تاریخ حدیث«أفطر الحاجم و المحجوم»مثال زده شده که حدیث«احتجم و هو صائم»آن را نسخ کرده است چرا که حدیث اول در سال هشتم هجری و حدیث دوم در سال دهم هجری صادر شده است.(میرداماد، 249)قریب تعریف و امثال مزبور در شرح صحیح مسلم (نووی، 1/35)و تدریب الراوی(سیوطی، 2/189)نیز آمده است.

6.رابطه نسبیت

درباره برخی از روایات متحد الموضوع در یک خانواده حدیث نوعی رابطه نسبیت برقرار است.یعنی معصوم(ع)در یک موضوع واحد در شرایط مختلف اظهارات متفاوت و گاه متضاد بیان کرده است.این شرایط را در مبحث اسباب ورود حدیث می‏توان بررسی کرد.برای نمونه صدور حدیث در شرایط تقیه‏آمیز و یا خطاب به فرق انحرافی همچون غلاة و یا به تناسب فهم مخاطب و غیره.رابطه نسبیت می‏تواند از راهکارهای حل اختلاف حدیث نیز محسوب می‏شود.

برای نمونه در باب«علم غیب امامان»احادیث مختلفی وارد شده است.برخی (1)-و طریق شناخت نسخ یا به نص از پیامبر است مانند«من شما را از زیارت قبرها نهی کردم اما می‏توانید زیارت کنید».یا به نقل صحابی مانند«آخرین امر رسول ترک شستن(ست)نسبت به چیزی بود که آتش آن را لمس کرده است».یا به اجماع مانند«شارب خمر دربار چهارم کشته می‏شود»که اجماع برخلاف آن نسخ کرده است به طوری که حدّ محلّل نمی‏شود.و اجماع خودش نسخ نمی‏کند بلکه بر نسخ دلالت می‏کند.

دالّ بر علم غیب امام می‏باشد و برخی آن را نفی می‏کند.بسیاری از روایات نفی علم غیب در ردّ ادعای غلوآمیز غلات شیعه صادر شده است(کشی، رقم 530 و 532)چرا که غلات جهت خدشه‏دار نمودن مقام امامان مکرر به طرح مسئله علم غیب می‏پرداختند.علامه مجلسی در جلد بیست و ششم بحار الانوار مجموعه‏ای از روایات مربوط را با عنوان«باب أنهم لا یعلمون الغیب و معناه»درج کرده سپس در اظهار نظر خود به نسبی بودن این مسئله اشاره می‏کند.نظر علامه به این صورت است که:علم غیب امام نسبی است اما در سایه قرب به خدا قابل افزایش است و این طور نیست که اگر امام در ابتدای نیل به امامت این دانش را با افاضه الهی دریافت نمود تا پایان حیات در این حد باقی بماند بلکه علم او قابل افزایش است. (معارف، پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، 310).

نمونه دیگر موضوع«برترین اعمال»است که در روایات وارد شده است.برخی روایات حبّ و بغض بخاطر خداوند، برخی ایمان بدون شک، برخی حج و جهاد صحیح، برخی نماز بموقع و نیکی به والدین و برخی ادخال سرور به قلب مؤمن را برترین اعمال معرفی می‏کنند (1) .با ملاحظه اینگونه اخبار این سؤال ایجاد می‏شود که گرچه همه آن اعمال برتر هستند اما برترین و افضل آنها کدام است؟!تنها رابطه‏ای که بین این روایات می‏توان برقرار کرد رابطه نسبیت است که معصوم با توجه به ظرف زمان و مکان مختلف و مخاطب متفاوت، افضل الاعمال گوناگونی معرفی فرموده است.

ج.کشف معنای جامع

چنانکه اشاره شد یک خانواده حدیث مجموعه روایاتی است که در موضوعی (1)-مجلسی، 44/196 و 66/253-393 و 71/85.

واحد وارد شده است.با عرضه احادیث یک خانواده به یکدیگر و در مرحله اول کشف انواع و سپس روابط بین آنها؛در یک مسیر تفسیری احادیث همدیگر را تفسیر می‏کنند.ما از این مسیر به یک معنای جامع و به عبارتی به معنای واحد در موضوعی واحد دسترسی پیدا می‏کنیم.پس کشفمعنای جامعدر یک موضوع فایده یا مرحله سوم از توجه به خانواده حدیث است.

برای نمونه باب«دعائم الاسلام»از کتاب ایمان و کفر الکافی(کلینی، 2/18) شامل پانزده روایت است که از عرضه آنها به یکدیگر به معنای جامعی در این باب می‏رسیم.چون ذکر عین احادیث باب مزبور نیاز به مجال بیشتری دارد به طور اختصار و طبق ترتیب کلینی(ره)آنها را آورده و سپس تحلیل می‏کنیم:

1.در حدیث اول امام باقر(ع)بنای اسلام را بر پنج چیز:نماز و زکاة و روزه و حج و ولایت می‏داند و درباره ولایت می‏فرماید:«و لم یناد بشی‏ء کما نودی بالولایة».

2.امام صادق(ع)حدود ایمان را همان پنج چیز معرفی نموده و«ولایة ولیّنا»را در کنار«و عداوة عدوّنا»آورده است.

3.امام باقر(ع)بار دیگر آن پنج چیز را معرفی فرموده و می‏افزاید:مردم چهارتای آن را گرفتند و ولایت را ترک کردند.

4.امام صادق(ع)نماز، زکاة و ولایت را دیگر پایه‏های اسلام معرفی کرده می‏فرماید:یکی از آنها بدون دو تای دیگر صحیح نیست.

5.امام باقر(ع)پنج مبانی را معرفی می‏کند.سپس زرارة می‏پرسد کدام آنها افضل است؟می‏فرماید:ولایت«لأنّها مفتاحهنّ»می‏پرسد:کدام در مرتبه بعدی است؟می‏فرماید نماز، چرا که پیامبر(ص)فرمود:نماز عمود دین شماست. می‏پرسد کدام بعد از آن است؟می‏فرماید:زکاة چرا که قرینه نماز آمده و رسول اکرم فرموده است:زکاة گناهان را می‏برد.می‏پرسد کدام در مرتبه بعدی است؟

می‏فرماید حج چرا که خداوند فرمود:«و للّه علی الناس حجّ البیت من استطاع الیه سبیلا و من کفر فانّ اللّه غنیّ عن العالمین»(آل عمران، 97)و پیامبر فرموده:یک حج مقبول بهتر از بیست نماز نافله می‏باشد.سپس می‏پرسد کدام بعد از آن است؟ می‏فرماید:روزه.زراره می‏پرسد شأن روزه چیست که در پایان این جمع قرار دارد؟ امام فرمود:بهترین چیزها آن است که وقتی از دست تو رفت چیزی بجای آن واقع نشود جز ادای خود آنها، همانا روزه وقتی از تو فوت شد یا درباره آن کوتاهی کردی یا در آن سفر کردی بجای آن چند روز از غیر ماه رمضان، روزه می‏دارید و یا کفاره می‏دهی و بر تو قضایی نیست.اما از این چهار تا(ولایت، نماز، زکاة و حج)چیزی جز خود آنها بجای آنها تو را کفایت نمی‏کند.اگر کسی شبش را بیدار و روزش را روزدار باشد و همه اموالش را صدقه داده و همه ساله حج بگذارد اما ولایت ولیّ اللّه را نشناسد تا ولایت داشته باشد، او را بر خداوند عزّ و جلّ حق ثوابی نبوده و از اهل ایمان نیست.ولی نیکوکاران آنها را، خداوند به فضل رحمتش وارد بهشت می‏گرداند.

6.امام صادق(ع)مراد از ولایت را ولایت آل محمد(ص)معرفی کرده و حدیث رسول اکرم(ص)را ذکر می‏فرماید:«من مات و لا یعرف امامه مات میتة جاهلیّة».سپس به معرفی امامان تا خود می‏پردازد.

7.امام باقر(ع)پنج پایه(مبانی)را فقط معرفی می‏فرماید.

8.امام باقر(ع)همچون حدیث اول مبانی را معرفی کرده و روز غدیر را به ندای ولایت می‏افزاید:«و لم یناد شیئ ما نودی بالولایة یوم الغدیر».

9.نظیر حدیث ششم است که امام صادق(ع)در ادامه می‏فرماید:بیشتر از همه وقت، زمانی شما به معرفت امام حاجت دارید که نفس به سینه می‏رسد.در این هنگام است که فرد می‏گوید:من در مذهب خوبی بودم.

10.امام باقر(ع)ولایت ولی را در کنار«البراءة من عدّونا و التسلیم لأمرنا و انتظار قائمنا و الاجتهاد و الورع»قرار می‏دهد.و آنها را با شهادت به یگانگی خداوند و رسالت پیامبر(ص)و اقرار به قرآن، دین خود و آبائش معرفی می‏کند.

11.امام صادق(ع)در معرفی پنج پایه، ولایت را دوبار ذکر می‏کند و می‏فرماید این است آنچه که خداوند بر بندگانش فرض کرده است.

12.امام صادق(ع)می‏فرماید:خداوند عزّ و جلّ پنج چیز را بر خلقش فرض نموده پس در چهار تای آن رخصت داده و در یکی رخصت نداده است.

13.این حدیث نظیر حدیث دهم است.

14.عمرو بن حریث دینش را بر امام صادق(ع)عرضه کرده همان حدود مذکور در احادیث قبل را می‏گوید و امام تأیید می‏فرماید.

15.امام باقر(ع)اصل اسلام را نماز، فرعش را زکاة و بلندای آن را جهاد و روزه، صدقه و شب زنده‏داری را ابواب خیر معرفی می‏کند.

در یک دسته‏بندی تفسیری احادیث مزبور هر کدام در جایگاه ویژه‏ای قرار می‏گیرند.در این مسیر تفسیری ابتدا می‏توان حدیث دوازدهم را مطرح نمود.در این روایت که یک حدیثمجملاست، امام صادق(ع)می‏فرمایند:خداوند عز و جلّ پنج چیز را بر خلقتش فرض نمود که در چهار تای آن رخصت داده و در یکی رخصت نداده است!

در یک نگاه به خبر مذکور چند سؤال مطرح می‏شود:اولا آن پنج چیز چیست؟ ثانیا آن چهارتایی که رخصت دارند کدامند و آن یکی که رخصت ندارد کدام است؟ ثالثا منظور از رخصت چیست؟

مضمون روایات دیگر به این سؤال پاسخ می‏دهد.در حدیث هفتم امام باقر(ع) به آن پنج چیز بعنوان مبانی اسلام اشاره می‏فرماید:«الولایة و الصلاة و الزکاة و الحج و صوم شهر رمضان»اما درباره آن چهارتا و آن یکی در روایت پنجم امام باقر(ع) ضمن کلام، بهترین چیزها را چیزی می‏داند که در صورت فوت، چیزی جز خود آن بجایش واقع نشود، به این ترتیب امام روزه را استثناء می‏کند چرا که چیزی غیر از روزه ماه رمضان جای آن را می‏گیرد(در صورت فوت آن).پس بهترین چیزها را چهار فریضه«ولایت، نماز، زکاة و حج»است.از طرفی در صدر روایت امام پس از معرفی پنج فریضه«افضل»آنها را ولایت می‏داند.در کنار آن روایت اول نیز بر برتری ولایت تأکید می‏کند چرا که فرموده است که به چیزی همچون ولایت ندا داده نشده است و همچنین روایت یازدهم با تکرار کلمه ولایت به صورت پی در پی از سوی امام بر آن تأکید شده است.

اما درباره رخصت‏ها (1) علامه مجلسی با توجه به روایات نسبتا دور این خانواده می‏فرماید:«بیان قوله علیه السلام فرخّص فی أربع کالتقصیر فی الصلاة فی السفر و تأخیر عن وقت الفضیلة مع العذر و ترک کثیر من واجباتها فی بعض الأحیان أو سقوط الصلاة عن الحائض و النفساء و عن فاقد الطهورین أیضا إن قبل به و الزکاة عمن لم یبلغ ماله النصاب أو مع فقد سائر الشرایط و الحج مع فقد الاستطاعة أو غیرها من الشرائط و الصوم عن المسافر و الکبیر و ذوی العطاش و أمثالهم بخلاف الولایة فإنّها مع بقاء التکلیف لا یسقط وجوبها فی حال من الأحوال». (2) (مجلسی، 65/332).

درباره ولایت چند مسئله دیگر وجود دارد:اولا ولایت چه معنایی داشته و چه (1)-در خصوص اطلاع از رخصت‏ها با استفاده آیات و روایات بنگرید به مقاله اجمال و تبیین در روایات از همین مؤلف.

(2)-اما رخصت آن چهار تا:مانند تقصیر نماز در مسافرت و تأخیر آن از وقت فضیلت با وجود عذر و ترک بسیاری از واجبات آن در برخی مواقع یا ساقط شدن نماز از زنی که خون حیض دیده یا نفاس و کسی که فاقد طهورین است و سقوط زکاة از کسی که مالش به حد نصاب نرسیده یا اینکه فاقد سایر شرایط باشد و سقوط حج با فقدان استطاعت یا سایر شرایط و سقوط روزه از مسافر و پیرو که مرض استسقاء دارد و أمثال آنها برخلاف ولایت که با بقاء تکلیف وجوب آن در هیچ حالی ساقط نمی‏شود.

ارتباطی با ولایت دارد؟ثانیا ولایت از آن چه کسانی است؟ثالثا(طبق روایت اول) به ولایت کی ندا داده شده است؟!

علامه مجلسی در پاسخ سؤال اول می‏فرماید:«الولایة بالفتح بمعنی المحبة و النصرة و الطاعة و اعتقاد الإمامة».وی می‏نویسد:ولایت با کسر یعنی إمارة و اولویت در تصرف بوده و به آیه‏«إنّما ولیّکم اللّه»و حدیث غدیر استناد کرده است (همو، 65/338)باید در نظر داشت ولایت که در اصل به معنای دوستی است یک دوستی تعارفی نیست، چه بسا از دوستی عادی به حبّ تعبیر شود اما ولایت یک پیوند دوستی عمیق است که به فرمانبرداری می‏انجامد.یعنی نهایت مرتبه حبّ که لازمه‏اش اطاعت است.که در قران کریم نیز بدان اشارة شده است:«قل إن کنتم تحبّون اللّه فاتبّعونی یحببکم اللّه)، (آل عمران، 31).پس حبّ واقعی یعنی تبعیت از محبوب که شعری منسوب به امام صادق(ع)نیز بدان اشعار دارد:

لو کان حبّک صادقا لأطعته

إنّ المحبّ لمن یحبّ مطیع

(1) (حر عاملی، 15/308)

در این صورت ولایت اعم از ولایت خواهد بود و این دو در واقع رابطه عموم و خصوص مطلق دارند یعنی کسی ادعا کند ولایت دارد بدون ولایت دروغ گفته است ولی چه بسا کسانی باشند که ولایت داشته باشند اما داخل ولایت نباشند؛ مثلا فردی از فرمان کسی پیروی کند بدون اینکه دوستی او را داشته باشد.از طرفی ائمه(ع)بعد از امام حسن مجتبی(ع)گرچه ولایت ظاهری نداشتند اما همواره بر ولایت خود تأکید می‏ورزیدند.از اینجا روشن می‏شود که ولایت چه اندازه اهمیت دارد که می‏تواند شاخصه ایمان محسوب شود(چنانکه شهادتین شاخصه اسلام است و از احادیث دوم و دهم نیز برمی‏آید.در حدیث دوم ولایت ائمّه در کنار (1)-اگر دوستی تو راستین باشد هر آینه از او اطاعت می‏کنی همانا محب مطیع کسی است که دوست دارد.

«عداوة عدّونا»و در حدیث دهم در کنار«البرارة من عدّونا»آمده است.لذا علامه مجلسی می‏فرماید:ولایت با فتح به معنی دوستی مناسب روایات مزبور است.

اما حدیث ششم به سؤال دوم جواب داده و مراد از ولایت را ولایت آل محمد(ص)می‏داند، سپس امام صادق(ع)به معرفی امامان(ولی)تا خود می‏پردازد همانند حدیث نهم.

حدیث هشتم نیز زمان ندای به ولایت را روشن کرده و آن را روزغدیرمعرفی می‏کند.

قابل ذکر است در احادیث مزبور گاه روایت مجمل از ناحیه امام صادق(ع) صادر شده و روایت مبین از امام باقر(ع)که ممکن است با توجه به تقدم و تأخر آن اجمال و تبین موضوع مزبور مسئله برانگیز باشد.اما باید گفت چه بسا قبل از امام صادق(ع)، امام باقر(ع).موضوعی را بطور تفصیلی بیان فرموده باشد و بعد از آن حضرت، امام صادق(ع)با عنایت به اینکه اصحاب خاص پدرش از مسئله آگاهی دارند در مجلسی به طور مجمل به آن موضوع اشاره کرده باشد.اما این اجمال و تبیین در پرتو خانواده حدیث قابل بررسی و حل است.بویژه آنکه محدثین متقدم و متأخر در تألیف آثار خود در تنظیم آن به صورتابوابعملا به مسئله خانواده حدیث توجه داشته‏اند.

نهایتا در ارائه معنای جامع از خانواده حدیث«دعائم الاسلام»چنین می‏توان اظهار نمود که خداوند پنج فریضه را به عنوان مبانی اسلام بر مردم واجب نموده یعنی نماز، روزه، زکاة، حجّ و ولایت که در چهار تای اول رخصت‏ها و تخفیفاتی بر اصل و فروع آن داده شده است.اما در ولایت رخصتی داده نشده است.که به انحاء گوناگون بدان تأکید شده و چیزی جز خودش بجای آن واقع نمی‏شود.و ولایت یعنی دوستی اطاعت‏انگیز از دوازده ولیّ معرفی شده از آل محمد(ص)که به عنوان شاخصه ایمان محسوب می‏شود.

منابع

1-قرآن کریم

2-نهج البلاغه

3-ابن شاهین، أبو حفص عمر بن احمد، ناسخ الحدیث و منسوخه، مکتبة المنار الرزقا، 1408 ق.

4-ابو ریه، محمود، اضولها علی السنة المحمدیة، قم، مؤسسه انصاریان، 1420 ق.

5-بهبودی، محمد باقر، علل الحدیث، تهران، سنا، 1378 ش.

6-حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، مؤسسه آل البیت، 1414 ق.

7-سیوطی، جلال الدین، تدریب الراوی، مکتبة الریاض الحدیثه، بی‏تا.

8-شانه‏چی، کاظم، درایة الحدیث، قم، جامعة المدرسین، 1379 ش.

9-شریف رضی، المجازات النبویة، قم، دار الحدیث، 1380 ش.

10-شهید ثانی، زین الدین، الرعایه لحال البدایه، قم، تبلیغات اسلامی، 1381 ش.

11-صدوق، محمد بن علی بن بابویه، عیون اخبار الرضا(ع)، بیروت، مؤسسة الاعلمی، 1404 ق.

12-همو، معانی الاخبار، ترجمه شاهرودی، دار الکتب الاسلامیه، 1377 ش.

13-طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، دار الکتب الاسلامیه، 1363 ش.

14-غفاری، علی اکبر، تلخیص مقباس الهدایه، جامعة الامام الصادق، 1369 ش.

15-کشی، محمد بن عمرو بن عبد العزیز، اختیار الرجال، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد، 1382 ش.

16-کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، دار الکتب الاسلامیه، 1363 ش.

17-مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، الوفاء، 1404 ق.

18-معارف، مجید، پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، تهران، ضریح، 1376 ش.

19-ترجمه، نقد و تحقیقی بر کتاب ضوابط مهمّه لحسن فهم السنة، فصلنامه پژوهشی دینی، شماره 5.

20-میرداماد، محمد باقر استرآبادی، الرواشح السماویه، قم، دار الحدیث، 1380 ش.

21-نووی، یحیی بن شرف، المنهاج(شرح صحیح مسلم)، بیروت، دار الکتب العربی، 1407 ق.